

بازخوانی بهتر از بسیارخوانی

بهاءالدین خرمشاهی

مطمئن باشید که حمله بی‌محابا به کتابها و به سرعت گاززدن و جویدن و بلعیدن آنها از مظاهر و بلکه مضار تمدن جدید است. این کار کمابیش هتک حرمت کتاب است. با کتاب خوب باید ماهها و سالها و بلکه يك عمر زندگی کرد. آنآ به جان کتاب تازه خریده افتادن و از بای بسم الله تا تاي تمت خواندن، غالباً جز اجرای شعائر کتابخوانی نیست. به عبارت دیگر، بهترین طرز خواندن يك کتاب - و هر کتاب - از سر تا ته خواندن آن نیست. گاه هست که این شیوه فقط بهترین و سریعترین چاره برای خلاص شدن از شر يك کتاب، و به پایان رساندن مسابقه‌ای خیالی و نظایر آن است. اگر حرف مرا قبول ندارید يك کتاب خوب را که سالها پیش خوانده‌اید، مثلاً تاریخ بیهقی، یا بابی از کلیله یا چند غزل از سعدی را - که بارها کلیاتش را خوانده‌اید و در جزئیاتش تأمل کرده‌اید - بردارید و از نو، با حضور ذهن و از آن مهمتر با حضور قلب بخوانید. به احتمال بسیار در بسیاری جاها، چنین حال و یقینی به شما دست می‌دهد که گویی برای نخست بار است که دارید این متن را می‌خوانید. پس آن يك بار خواندن، یعنی خواندن قبلی، چه اثری و چه حکمی دارد؟

این «يك بار مصرف کردن» و مصرفی انگاشتن کتاب، و آن را با حروف ریز چشم کورکن و جلد نرم کاغذی و صحافی ته چسب و ظاهراً برای توده‌های وسیع کتابخوان منتشر کردن، از عطیه‌ها و بلکه بلیه‌های تمدن جدید است. این فقط اشتباه ایرانیها نیست که فی‌المثل کتاب ارجمند سبک‌شناسی ملك الشعراى بهار یا شاهنامه فردوسی را به صورت جیبی منتشر می‌کنند. امریکاییها و اروپاییها هم اساسی‌ترین آثار کلاسیک یونان و روم و شرق و غرب را در قطع جیبی منتشر می‌کنند. بنده معتقدم که در خدمت خدمتگری و فایده‌رسانی کتاب جیبی پرمبالغه شده است؛ و در خسارت و خیانت آن بحث جدی نشده است، از بس که همه شیفته ارزانی و انبوهی بوده‌اند. اینکه کسی بتواند مکالمات افلاطونی و سیاست ارسطو را به قیمت یکی دو دلار، شاید ارزانتر از يك همبرگر، بخرد، خدمت به فلسفه یا افلاطون یا دمکراتیک کردن فرهنگ و کتاب نیست، بلکه شاید فقط مبتذل کردن افلاطون باشد. کسانی که افلاطون و ارسطو و هگل و هایدگر و ویتگنشتاین می‌خوانند غالباً لازم نیست برایشان غمخواری اینچینی کنیم و میکروفیش این آثار را به خوردشان بدهیم. بهتر است آثار حکما و عرفای باستان و قرون وسطی و نیز عصر جدید را در همان قطعهای فاخر و محتشم با حروف غیرچشم‌کورکن و با کاغذ و صحافی و جلد اعلا منتشر کنند «تا گریز دهر که بیرونی بود». البته چاپ آثار مارکس و لنین در قطع بدو حروف بد-که خواندنش در حکم نوعی ریاضت ایدئولوژیک و تمرین صبر و تحمل انقلابی است - خدمت به فکر و فلسفه است. فرض بر این است که



ژویشگاه علوم انسانی و
رتال جامع علوم

به تخمین من در حدود ۱۰ عنوان است که بهتر است خوب و درست و حسابی ولو گران قیمت به دستشان برسد، تا در قطع بی معنای جیبی و با حروف ریز و صحافی ته چسب که غالباً قبل از خواندن اولین فصل کتاب، قاچ می خورد. چنانکه اشاره شد این هتك حرمت و قداست کتاب است که این جور کوتوله و کوتاه و جسته و گریخته بسازندش و برای مردمی که يك فقره دل درد نابهنگام و مراجعه بهنگامشان به درمانگاه و يك دور روز بستری شدن به قیمت ده برابر تمام کتابهایی که محتمل است در طی عمرشان بخرند، تمام می شود، به عبث دل بسوزانند. برای غمخواران طبقه مستضعف که کتاب قطع جیبی باید چاپ و ارزان را برای فقرا دندانگیر یافته اند، راههای بهتر و درست تری هم هست، و آن کمک در ایجاد کتابخانه در محل کار و کارخانه و اداره و کوی و برزن است. باید کتابها را با بهترین مصالح و مطلوب ترین قطع و حروف و کاغذ و صحافی و جلد در حداکثر تیراژ ممکن عرضه کرد تا فی المثل از يك کتاب با تیراژ ده هزار نسخه - در افق ایران - پنج هزار تایش به خرج کتابخوانان و کتاب بازها و مغازه گران با کتاب برود، و پنج هزار تای دیگرش سر از کتابخانه های عمومی متعدد در آورد، تا هم حرمت کتاب محفوظ بماند و هم رغبت کتابخوانی بالا برود و هم به بودجه ضعیف فشار اضافی وارد نشود، و نیز چشم و چاره چکس از زور ریزی حروف، چپ نشود. معلوم نیست اروپاییهای عافیت طلب و سلامت جو چرا دهها و سده هاست که تن به مشقت چاپ ریز داده اند. به نظر من اگر این يك درس را از عربهای راحت طلب بیاموزند، که به سراغ حروف درشت - یعنی لااقل از ۱۶ به بالا - بروند، به بهداشت چشم و بینایی چند میلیارد انسان کمک کرده اند. اگر حمل بر مبالغه نفرمایید من در عمرم يك عرب باعینک، و يك اروپایی بی عینک ندیده ام!

■ نمی دانم استطرادها و از این شاخه به آن شاخه پریدنها که هم‌ا‌ش از «کتاب درد» است اجازه می دهد که به ساقه اصلی بحث بازگردیم یا نه. باری، همه ما کمابیش کتابهای نیمه خوانده و گاز زده و رها شده داریم که نمی دانیم باهاشان چه کار کنیم. اینجانب در مقاله ای شبیه به همین مقاله، با نام «هنر کتاب نخواندن» در همین مجله نشر دانش سالها پیش گفته بودم که بهتر است آن کتابها را به حال خود رها کنیم. چاره آدم گرانفروشی نخردن است، چاره آدم پر حرف هم این است که شنونده ظاهراً خود را در حال گوش دادن به او نشان بدهد و باطناً به مرخصی برود، یعنی غرق در فکر و خیالات خودش بشود. چاره کتاب نیمه مانده یا نیمه خوانده بدخیم هم همین است که آن چوق - الف [= چوب - الف؛ الف - چوب] لعنتی را از لای آن برداریم و کتاب را در

کارگران زحمتکش اند و دستمزد کافی ندارند و ارزش اضافی کارشان به جیب بورژوازی که بر صنایع نشر دست انداخته است، فرومی رود، و دلیلی ندارد که دردی بر دردهایشان اضافه کنیم و با چاپ و عرضه کتابهای خوانا، همان مختصر وقت فراغتشان را به تاراج دهیم، و برای پرولتاریایی که دارد جهان را تغییر می دهد، جهان را تفسیر کنیم و ندانمکاری و بی عملی فلاسفه را به آنان انتقال دهیم. از آن گذشته، حتی با وجود فراغت و فراوانی کتاب، باز هم کارگران در نخواندن کتاب با کار فرمایان همچشمی می کنند. و کار فرمایان، اعم از مدیران و سرمایه داران، با هوش تر از آنند که کتاب بخوانند، و کیمیای وقت را صرف مس کتاب بکنند. البته کارگران رفاه آموده جهان وطنی هم که فی المثل تلویزیون رنگی را با چندین برابر قیمت، به تلویزیون سیاه و سفید ترجیح می دهند، طبعاً کتابهای خوش چاپ را به چاپ کارگرانه و در واقع کارگر ناپسند ترجیح خواهند نهاد.

در جهانی که عرض صفحه های تلویزیون و سینما هر روز وسیعتر می شود معلوم نیست که چرا کتابها و مواد خواندنی را به سوی هر چه «میکرو» تر شدن می رانند. و اخیراً بعضیها که چوب درختان خشک جنگلها را از قشر خاکستری مخ انسانها بیشتر دوست دارند، خواب «جامعه بی کاغذ» (paperless society) را می بینند. جامعه ای که مقهور نوار و ویدئو و انواع میکروها و مواد سمعی - بصری و لایه نوارهای لیزری و سایر فرآورده های لیزر پرورداست. و خیال دارند هر چه را که خواندنی است تبدیل به دیدنی و شنیدنی کنند. این حکایت خطرناک شنیدنی است، اما آن جامعه بی کاغذ دیدنی نیست. زیرا بیش از ده قرن است که حکمای ما فرموده اند: کل علم لیس فی القراطاس ضاع.

همان طور که کت و شلوار اوج ترقی و تکاملش را طی کرده است. کتاب هم همینطور است. کتاب باید در قطع آدمیزاد پسند و حروف چشم نواز و جلد محکم و در مجموع هر چه با سلیقه تر و شکیل تر چاپ شود. کسانی که در غم کمبود درآمد طبقات زحمتکش هستند بهتر است به فکر ارزان ساختن جاروبرقی و یخچال و فریزر و مبل و فرش و اتومبیل و این جور چیزها و مخصوصاً مسکن باشند. وگرنه میانگین تعداد کتابهایی که کارمندان یا کارگران در سراسر عمرشان می خردند و نگه می دارند

هستند که طبق قاعده شریفه «الانسان حریص علی ما منع» یا رسالت روشنفکرانه، به خواندن کتابهای ضاله یا ممنوعه علاقه دارند و فکر می‌کنند که فی‌المثل اگر نسخه اصلی یا ترجمه شتابزده آیه‌های شیطانی سلمان رشدی را به دست آورند و با هیجان مخصوص بخوانند، هنر کرده‌اند. حال آنکه وقتی که خود سلمان رشدی هنری نکرده‌باشد، خوانندگان ساده دلش چه هنری می‌توانند بکنند. این کتاب هم از سوی مراجع دینی جهان طرد و تخطئه شد و هم از سوی محافل روشنفکرانه و منتقدان، که يك صدا آن را کتابی بی‌هنرانه، زورکی، متکلفانه و کسالت بار و ملال آور توصیف کرده‌اند. بزرگترین سقوط هنری و فرهنگی نویسنده این کتاب در این است که ندانسته است آنچه برای همه یا بعضی از مردم ممکن است جاذبه داشته باشد طنز است، نه هجو. و این کتاب فی‌الواقع کتاب هجوی است.

■ زیاد کتاب خواندن اگر هم خوب باشد، ولی کتاب زیاد خواندن کار بی‌حکمتی است. سریع خوانان و پُر خوانان و خلاصه قهرمانان سرعت و مقاومت در کتابخوانی، معمولاً سطحی خوانان هستند و چنانکه گفته شد می‌خواهند سریعاً خاطر خود را از بابت فلان کتاب جدید الانتشار که به اصطلاح به آنها «مبارزه جویانه» می‌نگرد آسوده کنند. به نظر من بهتر این است که بعضی از کتابها را که در مظان خوب بودن هستند یا به قلم نویسندگان مطمئن و خواننده و شناخته‌محبوب ما هستند، تهیه کنیم ولی در خواندن آنها عجله نکنیم. تا به جای آنکه در محافل خصوصی دوستانه، ما به دوست یا دوستان خود بگوییم که فلان کتاب جدید الانتشار تحفه‌ای نیست، آنها این حرف را به ما بزنند و یکی به نفع ما بشود. سالها پیش مقاله خوبی از خانم پوری سلطانی در زمینه همین هشدار دادن در مورد عجولانه و حریصانه کتاب نخواندن، خواندم و خاطره کمرنگ و خوبی از آن دارم. ایشان گفته بودند که قدما کم و خوب می‌خواندند حال آنکه ما بدو بسیار می‌خوانیم. نه خواجه نصیرالدین طوسی، نه شمس‌الدین محمد حافظ، نه حاج ملاهادی سبزواری، نه شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر و دهها بزرگ و بزرگوار دیگر نظیر آنها، به اندازه ما و شهروندان عصر ما جنون پرخوانی و کتاب بازی نداشته‌اند. کم خوان و گزیده خوان بوده‌اند. و مثل آدمهای کم غذا که هر چه بخورند جذب جانشان می‌شود، آنها هم هر چه خوانده‌اند با حضور قلب بوده است و جزو جانشان می‌شده است. برعکس شکمبارگان کتابی یا کتابخوانان عصر ما که در معرض هجوم و فشار تولید انبوه کتاب هستند. خوشبختانه تولید کتاب چه در جهان و چه در ایران با موانعی روبرو است که امکان انبوه شدن بیش از حد آن را نمی‌دهد.

آرامگاه ابدیش، روی قفسه کتابخانه که همان طاق نسیان قدماست قرار بدهیم. و در دل خود به جای آنکه بگوییم این کتاب را نتوانستم بخوانم، بگوییم: این کتاب نتوانست خوانده شود. بعضی وقتها به صرفه‌تر از تمام کردن کتابهای نیم خوانده، بازخواندن کتابهای تمام خوانده است و حرف اصلی من در این مقاله همین است که ما به صرف يك بار خواندن يك کتاب، و جدان خود را خلاص و باب علم یعنی بازخوانی را مُنسد نکنیم. الدرس، حرف والتکرارُ اَلْف. آنچه رفع تکلیف است و برای آبروداری خوب است، همان يك بار خواندن هر کتابی است. ولی آنچه علم آموز است تکرار و تأمل بر کتابها و بازخوانی آنهاست. تا اینجا فرض می‌کنیم به این نتیجه رسیدیم که بعضی کتابها به يك بار خواندن هم نمی‌ارزند، و دریغ است اگر بعد از خواندن آنها به این نتیجه رسیده باشیم؛ زیرا وقت و حال از کیسه‌مان رفته است. پس وجنات شناسی کتاب را برای چی گذاشته‌اند؟ یعنی همین که گول شهرت نویسنده و خوشفروش بودن یا مدروز بودن یا حتی کلاسیک بودن اثر را نخوری و زیر بار خواندنش نروی. در اینجا شم ارزیابی ما قبل تجربی است که ممکن است به داد برسد یا نرسد. يك عده کتابها اصلاً خوانا و خواندنی نیستند. منظورم بعضی فرهنگها یا کتابهای مرجع نیست که طبعاً و قاعدتاً کسی آنها را از سر تا ته نمی‌خواند چه معمولاً بی‌سروته هم هستند و هر مدخل یا مقاله‌شان اگر هم ضبط و ربط داشته باشد، با قبلی و بعدی ربطی ندارد. منظور بسیاری کتابهای خوب‌نماست که در کتابشناسیها یا کتابفروشیها یا کتابخانه‌ها می‌بینیم و خیال می‌کنیم یا دیگرانی هستند که خیال می‌کنند آنها را خوانده‌اند یا باید بخوانند و خیال می‌کنند این کتابها خوب هستند و خیال می‌کنند که به صرف پیشنهاد آنها ما هم به خیال خواندن آنها می‌افتیم.

کتابها هم سرد و گرم و گوارا و ناگوارا دارند. هر کتابی برای هر مزاجی سازگار نیست. چه بسیار دانشجویان و دانشپژوهان در طول تاریخ که چه بسیار کتابها را بر اثر رودر بایستی خوانده‌اند و می‌خوانند. امروزه در عصر سلطه و سلطنت رسانه‌های گروهی و به اصطلاح امپریالیسم خبری، چه بسیار در معرض دستکاری شدن ناخواسته ذهن و زبان خود هستیم. يك عده از روشنفکران

رود معنوی به بار آورد. باید در برکه آنها غوطه‌ها خورد و ذهن و زندگی خود را به دست آنها سپرد. تا چه رسد به قرآن مجید که قرآن شناسان و مُقریان و عرفا و صاحب نظران بزرگ که اندک شمار هم بوده‌اند، چنان تأمل و تداوم و ژرف پیمایی در خواندن و بازخواندن آیات آن داشته‌اند که قلب و انقلابی در روحشان پدیدار می‌شده و پایدار می‌مانده است. و برعکس، همه این حدیث معروف را شنیده‌ایم که می‌فرماید: رَبُّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ هُوَ يَلْعَنُهُ [= رَبُّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ: بسا کسان که قرآن می‌خوانند و قرآن لعنت وی می‌کند. ← شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۱۱۵].

با آنکه خواندن سایر کتابها را نباید با خواند قرآن قیاس کرد، ولی خوب است بعضی عبارات نغز مر بوط به آداب قرآن خواندن را از امام محمد غزالی نقل کنیم:

ادب اول آنکه به حرمت خوانند... ادب دوم آنکه آهسته خواند و تدبّر همی کند در معانی وی، و در بند آن نباشد که زود ختم کند چون گروهی که شتاب کنند تا هر روز ختمی بر خوانند... چنانکه ظاهر مصحف را نشاید بسا ویدن الا به دستی پاک، بدانند که حقیقت سخن حق را در نتوان یافت الا به دلی پاک... ادب سوم آنکه دل حاضر دارد، و در خواندن غافل نشود، و حدیث نفس وی را به جوانب پراکنده بیرون نبرد، و هر چه به غفلت خواند ناخوانده داند و دیگر بار باز سر شود... ادب چهارم آنکه در معنی هر کلمتی اندیشه همی کند تا فهم کند؛ و اگر به یک راه فهم نکند اعادت کند. اگر از وی لذتی یابد، اعادت می‌کند اولیتر از بسیار خواندن بود. (کیمیای سعادت، ابو حامد امام محمد غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیو جم. ج ۱، ص ۲۴۴ تا ۲۴۹)

■ شاید این مقاله برای نگارنده و بعضی از خوانندگان مایه تسلّاتی باشد که ما آدمهای کتابنده در جهان شتابنده و در زمانه‌ای که همه دچار «بیوقتی» شده‌ایم از تماشای اینهمه کتاب که انتشار می‌یابد، و ما مجال خریدن یا خواندن هم آنها را نیز نمی‌یابیم، از اینکه دست ما کوتاه و خرما بر نخیل است، کمتر رنجیده باشیم، و به خود دلخوشی دهیم که اگر کمتر می‌خوانیم، در عوض بهتر می‌خوانیم. یا اگر ناچاریم که کمتر بخوانیم، چه بهتر که بهتر بخوانیم.

■ باری، تکمله شیوه مرضیه نخواندن هر کتاب یا هنر کتاب نخواندن، بازخوانی و همواره خوانی بعضی کتابهاست. خوشبختانه حجم کتابهای مهم کلاسیکی چون شفای بوعلی، مغنی قاضی عبدالجبار، تفسیر کبیر فخر رازی یا فتوحات ابن عربی به این آسانها اجازه این ندانمکاری را به ما نمی‌دهد که برداریم و از سر تا ته بخوانیمشان و بگوییم خلاص! بسیاری کتابها هست که جز به در دسر نمی‌توانشان خواند. یعنی لمعات عراقی یا فصوص فارابی و محیی الدین یا کفایه آخوند خراسانی را نمی‌توان لاجرعه سر کشید، باید تجرع کرد.

بنده هنگامی که حافظ نامه را می‌نوشتیم، بیش از بیست و پنج دیوان را از سر تا ته مطالعه کردم. نه مطالعه آزاد و به اصطلاح بی شائبه و گلچین - گلچین. بلکه با این قصد و غرض که رد پای مضامین یا عباراتی را که محتمل است بر حافظ اثر گذاشته باشد و از شعر او سر در آورده باشد، پیدا کنم. حالا که کلاه خود را قاضی می‌کنم می‌بینم من به یک فایل عظیم و انبوه - ولی صحافی شده و مجلد مجلد - مراجعه کرده‌ام و در واقع سنائی یا عطار نخوانده‌ام، و گرنه آثار سنائی و عطار و نظایر آنها را نه یک بار، باید یک عمر خواند تا حیات طیبه پیدا کرد.

گمان می‌کنم این سؤال برای اغلب اهل نظر مطرح باشد که قدما چگونه با مطالعه حد اکثر صد - دویست کتاب به بار می‌نشستند و صاحب نظر می‌شدند و ما با خواندن صدها کتاب فقط مسمومیت سریبی و امتلاء ذهن و زبان پیدا می‌کنیم. جوابش این است که قدما کتابها را بازخوانی و همواره خوانی می‌کردند و هر بار با تأمل و تجربه بیشتری در همان کتابهای معدود غور و غوص می‌کردند. بسیار خوانی شان هم عددی و آماری و رج زدن کتابها نبوده است. اگر بسیار خواندنی هم در کارشان بوده، بسیار خواندن و ژرف خوانی متون معدود و معینی بوده است. «ذکر» آنها تذکر به بار می‌آورده ولی وردخوانی ما گاه به لقلقه لسان شباهت دارد. مثنوی مولانا برای این سروده نشده است که در عرض چهار پنج هفته - مانند دُن آرام یا جان شیفته یا ژان کریستف - خوانده و به کناری نهاده شود. چنین سطح پیمایی عجولانه‌ای برابر با ناکار کردن مثنوی و درس نگرفتن از مولانا است. مثنوی یا دیوان حافظ را باید زیست. باید با آنها نکاح روحانی کرد تا زاد و